

آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست، نه به تبلیغ و نه به ...

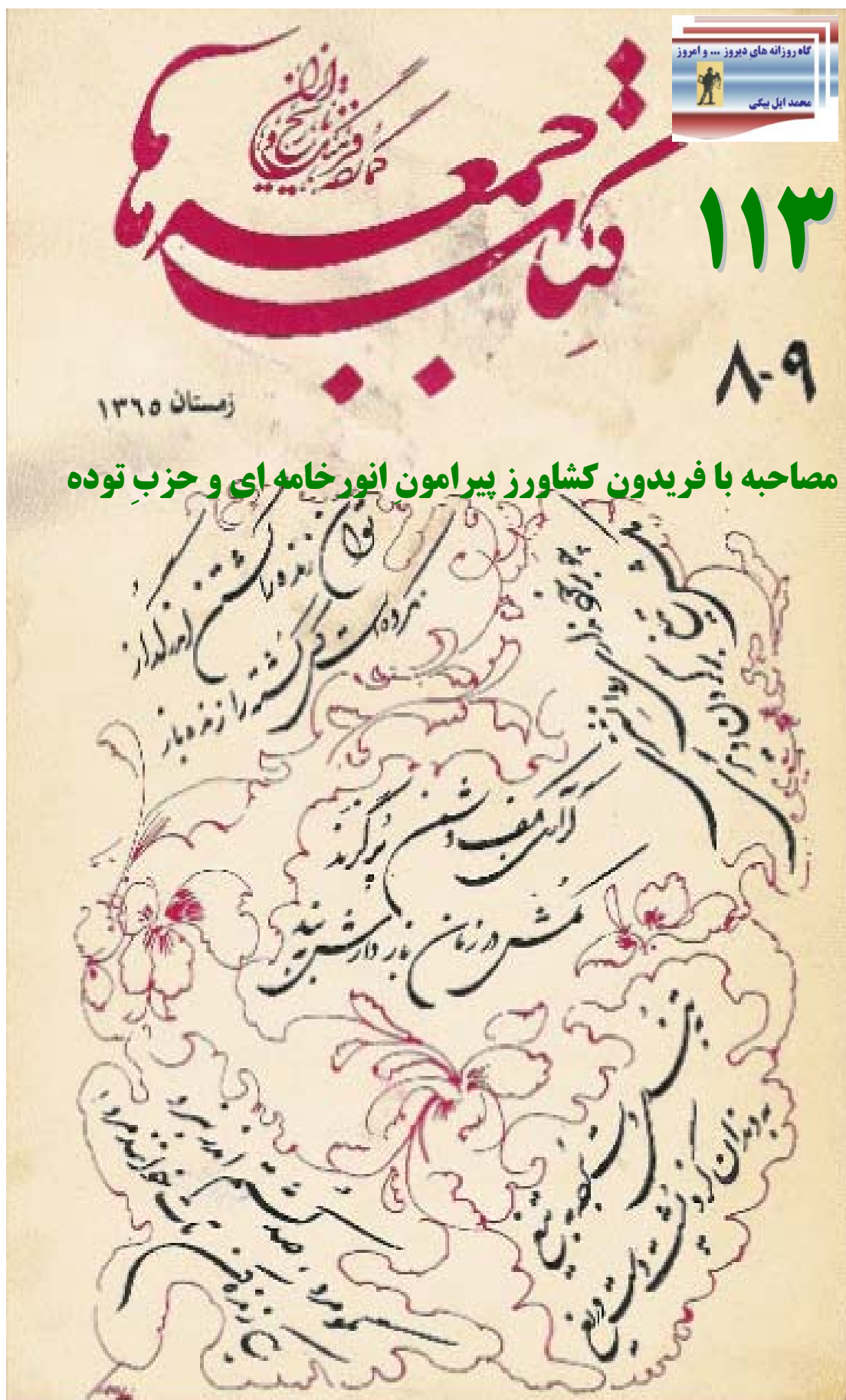


۱۱۳

۸-۹

زمستان ۱۳۶۵

مصاحبه با فریدون کشاورز پیرامون انور خامه ای و حزب توده



مجله تحقیقات

زمستان ۱۳۶۵

۸-۹

- سخنی با خوانندگان
الف. مذهب و سیاست در ایران ۳
- ۱- دین حکومتی در ایران پیش از اسلام ب بهاران ۵
۲- اسلام و تمدن غرب جمال واعظ ۳۶
۳- تحلیلی از کلام سیاسی اسلامی در ایران معاصر احمد میرداماد ۴۵
۴- سیاست هنری جمهوری اسلامی ایران "هنرهای تجسمی" خاور ۱۱۱
- ب. هنر و ادبیات
- ۱- دو قطعه شعر ۱۴۶
۲- شمت خوان بیژن نقدی بر کتاب وقایع روزمره مازیار ۱۵۰
۳- چهار طرح از بیژن اسدی پور ۱۵۲
- پ. بررسی ادبیات سیاسی ایران در درون و بیرون کشور
۱- مصاحبه ای با دکتر کاشا ورز پیرا مونکتاب انور خامدای ۱۵۶

مجله تحقیقات

شماره ۸/۹

- ۲- مصدق و تاریخ ۱۸۵ خ. ش. ز
- خاطرات و تاءلمات مصدق
مصدق، زندگی نامه ای سیاسی
- ۳- نقد چپ در ایران معاصر
۴- تقریظ سفرنامه ابراهیم بیک
۵- نقد پشت درهای آهنین گل ها می پژمرند حمید شوکت ۱۹۲
- د- اسناد تاریخی
- ۱- نامه ای ز ایرج اسکندری به حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی ۲۰۴
۲- درباره تنفر نامه نوشتن بعضی از اعضا در زندان نورالدین کیا نوری ۲۲۳
۳- نامه ای از قوام السلطنه به آیزنهاور ۲۲۴
ه- نقش کارگران در جنبش انقلابی اخیر
- ۱- دیدار از کارگران انقلابی ایران (۲) رویدادهای اهواز ۲۲۸
- و- حقوق بشر
- ۱- سنت چپ و لغو حکم اعدام خ. ش. ز ۲۳۸
- پاسخ به یک کارزار تبلیغاتی خ. ش. ز ۲۴۲

نکته را تذکریدهم .

۱ - عقیده دارم که نویسندگان تاریخ و وقایع خود و عقاید و مذهب و بعضی شخص خود را یا یکدیگر را بگذاشتند و در نوشته خود داخل است نه هدف و در نتیجه را تحلیل و خوبیطرف با شد، حقیقت چیست را بنویسند و شرایط زمان و موقعیت و اوضاع و احوال کشور را بدرستی شرح بدهند و به آنچه واقعاً قابل اطمینان است اشاره کنند، به اینکه "شیدام که ه" و "می گویند که" بها "نمی دانم آیا؟" هارا تحویل مردم و خوانندگان بدهند، نویسنده و منابع و تاریخ را بدخود به درستی نوشته خوبیش اطمینان داشته باشد و خود را مسئول نوشته های خود دانند و گرنه بنظر من بدسل جوان ایران خیانت می کند، متأسفانه کتمان حقایق و تغییر و واقعیت هادر بسیاری از نوشته های که از دوران صفورضا شاه تا به امروز منتشر شده دیده می شود و قابل اعتماد نیست، متأسفانه نوشته های آقای حاسه ای نیز از این عیب برکنار نیست.

مثلاً فرض کنیم که کسی درباره حزب توده ایران مطالبی می نویسد و سربانی حزب راجه پیروی از سیاست اتحاد شوروی منهم میکند، بدون آنکه خواننده راجه نکات زیر توجه دهد :

(۱) - تا قبل از شروع جنگ جهانی دوم اتحاد شوروی در روزنامه‌های اروپا و ایران - بعنوان کشور معرفی می شد که در آن فیدوکورسکی و بیسواد رواج داشت و سرآشوروی را نشان می دادند که خبری به دندان گرفته و وقت نبرد در سبادت. خلاصه در همه کشورها کوشش می شد که مردم را از اتحاد شوروی بترسانند. خوب خاطر دارم که در ایران می گفتند رژیم شوروی اشتراکی است و زنان متعلق به همه مردانند. و در ایران نیز در جراید و مجلات این اتهامات فراوان دیده می شد. در جنگ دوم جهانی همین کشورها با اتحاد شوروی متحد شدند و ارتش عظیم هیتلری را شکست دادند و آشوروی تعریف‌های کردند و از جمله دودرسیای معروف اسپران ولی مخالف یکدیگر یعنی زندیاد دمقد و سیدغیا چه در مجلس و چه در جراید از اتحاد شوروی و سرآشوروی و رفتر انسانی آنان به تعریف و تمجید کردند.

۲- در دوران سلطنت پهلوی و از ابتدای دیکتاتوری رضا شاه
دهان ها بسته، قلم ها شکسته، قانون اساسی پایمال و مردان
سیاسی مجبور به سکوت یا فراری یا کشته و از حبس ممنوع و سلب
آزادی وجود داشت مردم ایران نیز از کشورشوروی
اطلاع درستی نداشتند. در سال ۱۳۲۰ (شهریور ماه)

مصاحبه‌ای با دکتر کشاورز

پیرامون کتب انور خامه ای

کتاب جمعه‌ها : آقای دکتر کشاورز شما از افراد اولیه و از رهبران حزب توده ایران بودید و از راه‌های اول تشکیل حزب واردان شدید آقای انورخام‌ای کتاب‌های نوشته‌ی زعفران : پنج‌ه‌ نفر و سه‌ نفر و فرصت بزرگ از دست رفته و از انشعاب تا کودتا، شما از افراد بسیار نادری هستید و شاید بتوان گفت تنها کسی از رهبران حزب توده هستید که خوشبختانه زنده اید . توانید درباره این نوشته‌های اواظ را نظر کنید . . . بخصوص که شما تنها کسی هستید از رهبران حزب - که برای اولین بار در او حر سلطنت محمدرضا شاه واقعیت‌ها و حقایق را به اطلاع جوانان ما و ایرانیان رساندید و راهی - حزب توده ایران را به آنان نشان دادید . آقای خام‌ای خود ستاد در نوشته‌های خود مطالبی را به عنوان " تاریخ " به مردم تحویل دهد . درباره آنچه نوشته‌ است نادرستی با دیده شود و ایرادهائی هست که فکر کردیم با شما در میان بگذاریم تا مسائل برای ایرانیان روشن شود . اگر نگوییم و اگر آقای خام‌ای اصلاح نشود ، علاقمندان به تاریخ مبارزات مردم ایران با یک منبع غنی و دست اندرکار آشنا نخواهند شد و آقای خام‌ای تنها به فاشی خواهی گرفت . این است سببی که ما را وادار کرد که از شما بخوایم به سوالات ما برای درج در کتاب جمعه‌ها جواب دهید . بایده‌گوئیم که آقای بنام ف . مهرآین که ما نمی‌شناسیم و یا بدست‌مستعار باشد ، در شماره هفتم - آذرماه ۱۳۶۴ نامه‌ی آزادیخواهان مطالبی در مدح و ثنای آقای خام‌ای نوشته است که گویا " من دولسوئی عالی‌ای دارم و مطابق آن آقای انورخام‌ای را از پایه گذاران حزب توده معرفی کرده است . گویا او تاریخی پویا " نوشته ، خودشکی هم کرده است .

خلاصه، منظور ما از این مصاحبه دانستن نظر شما درباره این
سه کتاب است و اینکه شما به سؤالات ما جواب بدهید.
دکتر کیشاورز - اجازه می‌خواهم پیش از ورود به سؤالات و جواب

مهره ۱۳۲ تا ۱۵ (بهمن ۱۳۲۷) چپ نبود و از ملی شدن نفت ایران
با " راست ها " بود و به راست علطید ،

تا نیا - حزب توده ایران جزو ما و چپا رده روزگه درکا بینه
فوام شرکت کردو با حزب ایران اختلاف کردو از آنجا که تنها
دو حزب در دولت بودند چپا روزی درکا بینه دا شتند، یعنی در
اقلیت محض بودند، هیچوقت دولت ا در دست نداشت بلکه
همیشه محس و شکنجه و کتک و فحش و تیرباران نصیب او بسود،
چونہ چنین حزبی مستو ول همه گسست های ایران میتوانسد
باشد؟

۳- درباره کتاب‌های آقای خا‌مه‌ای با‌ید بطورکلی بگویم ک‌سمه :

الف - معلوم نیست چرا ایشان نام کتاب اول خمسوداد "پنجاه و نه نفر" گذاشتند. بزرگ کردن شورشیان و قرار دادن او در کنار دکترارانی یکی از بزرگترین مسردان سیاسی معاصر ایران که خیلی زود بدست رژیم شاه شاهانای بود شد چه علت دارد؟ شورشیان مرده گنمان در ایران، بیسود چه از نظر سیاسی و چه از نظر عمومی، و بیست و نه نفر بود حتی انتخاب "شورشان" بعنوان نام فایمیل بی شعوری اورادشان می دهد. وانگهی شورشیان در حزب توده ایران کوچکترین مقامی نداشت و کارهای نبود. گامیخشان را در مقابل دکترارانی قرار دادن به نظر درست می آید، زیرا ارانی آزاداندیش بود. گامیخشان سر برده بود و بسیار فعال و "زنگ" بود و حدس زده می شود که نمودن ارانی بعنوان معزمتفکر پنجاه و نه نفر هم باعث نابودی ارانی شد. ممکن است بدستور با عراف در ایران استالین باشد. بدین باره باید تحقیق کرد. گروه پنجاه و نه نفر، گروهی که دکترارانی آنرا رهبری میکرد در ایران معروف و مشهوراند. آیا آقای خامنه ای این را نمی دانند؟ پنجاه و نه نفر و نه نفر می نویسند و نه نام شورشیان را می گذارند؟ در بیست و نه نفر سواد در کنار دکترارانی می گذارند؟ آیا منظور او یا غین آوردن مقام ارانی بود که خود را چنانکه او با هم دید بزرگ کند؟ یا نوشتن یک "رسان" طالب؟

ب - ایشان کتاب دوم خود را " فرصت بزرگ از دست رفته " نامیده اند. معلوم نیست که بنظر ایشان چه فرصتی از دست رفته ؟ آنهم در زمانی که ارتش سه دولت بیگانه ایران را واقعاً تقسیم کرده بودند و هر یک در منطقه اشغالی خود هر

ارتش متفقین وارد ایران شدند و شاه از ایران رقت در نتیجه ورود ارتش انگلستان و شوروی ویس از آنها امریکا ک نیمه آزادی به مردم ایران داده شد. می گویم داده شد، زیرا این آزادی با مبارزه مردم گرفته شد. فرمان بیگانه آنرا به مردم ایران داد و با اینهمه زبانها باز، قلمها آزاد، احزاب تشکیل شدند و مردم کم و بیش اتحاد شوروی را شناختند و مردم شوروی با رنگین جنگ را تحمل کردند و در مسکو و استالین گردا دلنشین گرداد ارتش هیلری را ابتدا متوقف و بعد شکست دادند و مدتها هزار اسیر گرفتند. این مسائل در روزنامه های دنیا و ایران منتشر می شد. در چنین شرایطی حزب توده ایران تشکیل شده و ده ها هزار کارگر و دهقان و جوانان تحصیل کرده به آن پیوستند. شوروی را که در دوران بلطنت رضا شاه دخالتی در ایران نداشت و انگلستان به دوگه بوسبله شرکت نفت انگلیس و ایران در سیاست کلنی رضا شاه میسر و موثر بود شناختند و نسبت به آن علاقمند شدند یعنی سیاستی پیدا کردند. این افراد در امر سیاسی بی تجربه و تازه کار بودند و از استالیزم و تئوئاح آن خبری داشتند. بدون توجه به این مسائل و تذکریکات بسیاری درباره وضع جهان و بخصوص ایران در سالهای ۱۹۴۰ قضاوت درباره حزب توده ایران و افراد و کارهای آن نادرست است. در چنین شرایطی به دوگه افراد "با تجربه" ای که سرپرده رژیم استالین بودند توانستند حزب را از راه صحیحی که در برنامه حزب ذکر شده بود یعنی استقلال کامل ایران و آزادی ایرانیان و استقرار عدالت اجتماعی - منحرف کنند و بالاخره حزب توده را به روزی که می بینیم بکشاند. در شرایط آلمان ناسی اختلاف و عدم آزادی، با مردمی سخت و بیعده در مرد ۶۶٪ بیسواد نداشتن تمرین دموکراسی و آزادی چگونه ممکن بود - حزب توده به تازگی تکوید پیدا شد. بخصوص که قیروا فونی شدن این حزب یکسره و تمام امور را به سرپرندگان رژیم استالین، با قرائف و برپا انداخت. با باید از خود پرسید و این پدیده را ملاحظه کرد که چرا از حزب توده یک حزب واقعی، دیمپلیانه با وجود فداکاری و فداکاران آنجا که تیرباران شدند در ایران با وجود فداکاری و فداکاران آنها که ظاهرا شدند و از هم پاشیدند و بگری نداشتند.

۳- امروز از طرف سلطنت طلبان و ارتجاع ایران تقصیر همه آنجه که در ایران گذشت و می گذرد بگردن حزب توده ایران و "حزب ها" میگذارند بدون اینکه توجه داشته باشند که:

اولا - حزب توده ایران - جز در دوران فعالیت علمی، سیاسی

ایمان اودرست درمیآید و موفق می‌شود، من قبل از اینکه به دیگری "سنگ پرتاب" کنم به خوشننگاه می‌کند.

آخوگیک "انشعاب" کوچک در داخل حزب توده آنهم زودگذر و بی اثر که آقای خامنه‌ای برای بزرگ کردن خود آنرا می‌خواهد بزرگ نشان دهد چه نسبتی دارد با کودتای ۲۸ مرداد که آینده مملکتی و مردمی را سیاه کرد و ما ایرانیان "هنوزداریم جواب آرمی خوریم" کودتای غصبی اهمیت جهانی داشت. انشعاب آشتی، جرقه‌ای از کمی گاه بود که نوری خاموش شد. حتی در داخل تاریخ حزب توده انشعاب "سرمحل" و مرحله‌ساز نبود این واقعیت است: تا رسیدن حزب توده ایران به دوره مرحله‌ساز می‌توانیم می‌شود: دوران علنی فعالیت حزب (در کشور، در مطبوعات، در مجامع و چهاردهم و دوماه ۱۴ روز در دولت اختلافی) ۲ - دوران فعالیت غیر علنی و مخفی و تسلط گروه استالین بر حزب. در داخل هر یک از این دو مرحله جریان‌های پیش‌آمده‌جایی بحث در آن در این مباحث نیست. دوران علنی از مهرماه ۱۳۲۰ شروع و در روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۲ با اعت هشت شب با غیر قانونی شدن حزب از طرف دولت پایان یافت.

امروز دیگر ثابت شده که نیراندازی به شاه اصلا ربطی به حزب توده و کمیته مرکزی آن نداشت. و شخص کیا نوری بدون اطلاع حزب در رابطه به قایدها سپهرم آرا و با مقامات داخلی با خارجی دیگری از آن اطلاع و در آن دخالت داشت. این جریان در نوشته من بنام "من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را، به تفصیل شرح داده شده است."

لازم میدانم در اینجا یادآورم که من با آقای خامنه‌ای آشنایی بسیار کمی داشتم بخصوص که ایشان مدت کوتاهی در ایران بودند و در فرانسه و در کشورهای اروپا "مهمانان احزاب برادر" بودند. ولی بمناسبت قضاوت متوجه شدم که ایشان در باره من در کتاب خود کرده اند یا از ایشان تشکر کنم. ایشان چنین نوشته‌اند (در صفحه ۴۲ کتاب اول مراجعت از آذربایجان) "بدین سان من از این سفر یاد و پیام سری به تهران بازگشتم، یکی برای کامیخ از طرف افسران و دیگری از طرف پیشه‌وری برای دکتر کشا و وریس کامیخ. اما نمیدانم چرا من هم مثل بسیاری دیگر از افراد ۵۳ نفر نیست به دکتر کشا و وریس تعلق نداشت. شاید

کار که می‌خواستند می‌کردند و شاه هم (شاه مخلوع) بنا به گزارش وابسته نظامی آمریکا به دولت خود - بتدریج مشغول گذاشتن افسران مطمئن و سرسپرده به خود در اس‌واحد های ارتش بود (از ۱۹۴۳) تا بقوات دودست خود را در ایران محکم کند. ایشان "فراموش کردند" که ایران "بل" و تنها راه مطمئن ارتباط متفقین بود و تا سال ۱۹۴۶ امکان انقلابی که ایشان در ۱۹۴۳ در کنگره اول حزب "جواب آن را میدیدند وجود نداشت. شرح قضیه از این قرار است:

آقای خامنه‌ای در یکی از جلسات کنگره از جابرجا سست و فریاد کرد: رفقا "به ما اسلحه بدهید تا ایران را فتح کنیم" خوشبختانه من زنده‌ام و حافظه‌ام خوب، با برج اسکندری که بالای منته (پریودیوم) نشسته بود از جابرجا سست و مطابقت عادت که داشت دودست خود را به جلوسرود شاه را با لاذ و مطالبی به این مضمون گفت: "رفیق ما اسلحه از کجا بیاوریم که به شما بدهیم؟ وانگهی ایران متفق دولت هائی است که با ارتش نازیسم آلمان می‌جنگند و ایران راه ارتباط آنها است و در ایران در شرایط کنونی جنگ داخلی راه انداختن همان چیزی است که به خطر می‌خواهد... همه برای ابرج دست زدند و آقای خامنه‌ای خاموش شد. آیا این حادثه را "خامنه‌ای فراموش کرده؟

ت ایشان کتاب سوم خود را از انشعاب تا کودتای نام نیا بدو خواسته اند انشعاب در حزب توده را واقع بزرگتری معرفی کنند که در ردیف کودتای ضد حکومت قانونی دکتر صدوق باشد!!! در حالیکه انشعاب واقع بسیار کوچک بود و بنظر من شاید بتوان گفت: بنا سفارته و زاربین رفقا و دست خود انشعاب بیون در منطقه خفه شد و در اعلامیه‌های خود انشعاب بیون همه را به ادما راه حزب "برافتخار" توده و پیوستن به آن تشویق کردند و از اتحاد شوروی تعریف کردند و تشکیل شرکت نفت مختلط ایران و شوروی را تومیه نمودند. این مدارک موجود است. دور از من که بخواهم انشعاب بیون را سیاه کنم. امروز بنظر من این است که شاید ما ندانیم خلیل ملکی و انشعاب بیون در حزب توده نتیجه بهتری میداشت.

من عده‌ای از انشعاب بیون را از نزدیک میشناختم و با خلیل ملکی نزدیک بودم. و او را در زمان وزارت فرهنگ خود به مدیر کلی وزارت فرهنگ برگزیدم. من خلیل ملکی را مردی درستکار، پاکدامن و متفکر و اصول عام سوسیالیسم شناختم و عقیده دارم که او هر چه نوشت و کرد به خیا ل و نظر خود با عقیده و

علت این بود که او با آنکه زندان ندیده بود و جز موسسین حزب نبود آقای خامنه‌ای در جای دیگری نام مراجع و افرادی می‌گذازد که در خانه سلیمان میرزا جمع شدند و حزب را تاسیس کردند در حالیکه من دوماه پس از تاسیس حزب به معرفی سلیمان میرزا وارد حزب شدم - دکتر کشا و وریس - سرعت در حزب ترقی کرده و عضو کمیته مرکزی و فراکسیون حزب در مجلس شده بود. شاید به علت آنکه در آمد، خانه محلل، ماشین گرانبهای داشت، بهر حال ما نسبت به او خوشبین نبودیم. با پیدا اعترا ف کنیم که بدبینی بی جایی بوده است. چون او از هیچکدام از رهبران حزب بدترین رفتار را نسبت به همه افراد حزب مودب و با محبت بود، به حزب علاقه داشت و از بسیاری دیگر به اصول حزبی پایبند تر بود و از همه مهمتر اینکه در میان رهبران حزب پیگانه کسی بود که درود ستاره و با ندم خصوص خودش را نداشت. باری به علت این بدبینی نا طاعتی نداشتیم که پیام پیشه‌وری را به دکتر کشا و وریس برسانیم. چون فکرمی کردم در اثر ارتباط با پیشه‌وری قدرت بیشتری خواهد یافت. اتفاقا وقتی به تهران آمدم او در مسافرت بود و راهی باقی نمی‌ماند جز اینکه پیام را به کامیخ برسانم. و همین کار را کردم یعنی هر دو پیام را بکجا تحویل کامیخ دادم... آقای خامنه‌ای چنین ادامه میدهد: "... وقتی من در باره کامیخ را ملاقات کردم و با هم یک روز نزد پیشه‌وری رفتیم و هر دو کامیخ این پیام را فراموش نگرفته بود و به پیشه‌وری گفت: "... لابد یاد داشت که اولین ارتباط ما توسط خامنه‌ای صورت گرفت...".

با بدبینی که فقط در چند سطر با مقدار زیادی مثال بسبب نادرست هست که ارزش کتابهای آقای خامنه‌ای را نشان میدهد. در این کتابها تاریخ ها زمان وقایع بدست داده شده ولی نویسنده که بنظر می‌رسد خواسته است کتابی "جالب" (برای اینکه نگوییم جنجالی) بنویسد که سی خواسته را جلب کند، و کینه‌ای را که آقای خامنه‌ای به حزب توده دارد داخلی نماید و ضمنا نفع هم داشته باشد، تا در سیاهی سیاه آلوده (برای اینکه لغت دروغ را استعمال نکنیم) که ارزش کتابهای او را نشان میدهد. من نیز در باره آقای خامنه‌ای و کتابهای ایشان رعایت انصاف را خواهم کرد و مانند همیشه مطلقا به مطالب مطرح خواهم کرد. ولی چکنم که نادرست در نوشته ایشان به خطا است و اگر بخواهم همه را شرح بدهم من هم باید سه جلد کتاب بنویسم. نه من فرصت این کار را دارم و نه انتقاد را آن کتابها به تفصیل اهمیت

دارد. بهتراست قبل از سوال و جواب چند مثال از نادرستی ها بیاورم و بعد به سوالات شما جواب خواهم داد.

۱ - من در منزل سلیمان میرزا که موسسین حزب توده جمع شدند نبودم ولی ایشان نام مراد ردیف موسسین بردند. من دو ماه بعد از تاسیس حزب به امرارویه معرفی سلیمان میرزا وارد حزب شدم.

۲ - من در تمام دوران یکساله وقایع آذربایجان در تهران بودم و هیچ وقت پیش از دوروز آنهم در باره تهران دور نشدم. (از غروب پنجشنبه تا صبح دوشنبه). علت این بود که وجود بیماران و خطری که آنان را تهدید میکرد مرا محبوره اقامت در تهران می نمود.

۳ - آقای خامنه‌ای با تمام تعریفی که از رفتار حزبی من میکند به اقرار خود او به کامیخ پیش از من "تمایل داشت". شاید برای اینکه کامیخ بعنوان مردموردا اعتقاد تصاد شوروی و رژیم استالین برای ایشان مفید تر بنظر میرسد تا من که بقول خود ایشان "دارودسته و گروه و بانسبت" نداشتیم و به شور و به سر سپرده نبودم.

۴ - آقای خامنه‌ای می‌نویسد پیام را به دکتر کشا و وریس زده فکرمی کردم "در اثر ارتباط با پیشه‌وری قدرت بیشتری خواهد یافت...". سوال می‌کنم: اولاً کسی که دارودسته به اقرار خود آقای خامنه‌ای در حزب ندارد، قدرت را برای چه میخواهد؟ وجه اعتقاد های از آن خواهد کرد؟ محبوب بودن من (نه قدرت) در حزب توده به طلی بود که خود آقای خامنه‌ای نوشته اند زیرا من که همه چیز داشتم میتوانم نسبت به ضرورت ساختن با رژیم شاه مخلوع - به هر مقامی برسم به حسرتز توده ایران برای قدرت و مقام نفتم بلکه بدستال یک ایده آل انسانی رفتم. تا بنامه میدانستند و میداند که با نهایت صداقت و فداکاری چه بعنوان پزشک و چه بعنوان یک مرد سیاسی هر چه را داشتم در طبق اخلاص گذاشتم و به مسردم میبستم و به حزب توده ایران تقدیم کردم و هنوز از آن ایده آل انسانی که وحدت و آزادی شریعت است منصرف نشده‌ام. من ثالثا - من احتیاج به ارتباط با پیشه‌وری نداشت. من پیشه‌وری را از نزدیک میشناختم و با او آشنا و دوست بودم و اینکه آقای خامنه‌ای ادعا میکند که پیامی "سری" از پیشه‌وری

برای من با کامیابی داشت نشان میدهد که من احتیاج به ارتباط با او نداشتم. من درجه‌های آزادی (جنبه‌های سران‌گرد) و در اعطای احزاب توده‌ایران، جنگل، ایسران، فرقه‌های مومکرات آذربایجان نمایند حزب توده بودم و پیشه‌وری نیز با آن‌ها نداشت. شاید "پیام‌های سری" و تحویل آن‌ها به کامیابی و اینکه کامیابی پیشه‌وری گفت: "لایحه‌های هست که اولین ارتباط با توده‌های صورت گرفت... نیز برای بزرگی جلوه دادن خود آقای خامنه‌ای اختراع شده باشد یا اینکه کامیابی که خیلی زودنگ بود خواسته آقای خامنه‌ای را گول بزند و به اینجهان بفهماند که او از ایجاد وقایع آذربایجان قبلاً اطلاع نداشته. برای من تردید وجود ندارد که کامیابی - که مردموراد اعتمادی‌قراقراف بود از ابتدای جریان ایجاد وقایع آذربایجان - (شاید هم قبلاً از پیشه‌وری) خبر داشت.

۵ - بنظر بن نویسنده جدی حرف بدون سددیگران را باید "سکه ناب" دانسته و اشخاص را متمم کند و گوید که در این مبحث موقوفی ننشیم. یکی گفت: "فلاهی که داشت" (در حالی که مثل فلاهی مرده - دکتر کاکا روز...) می‌دانم آیا بهیمنه مناسبت ما صورتی بود که داشت یا نه... و به اشخاص مناسبت بزند. این نوع نوشته ها خواننده ها چون راگرا می کنند.

۶- آقای خامنه‌ای در صفحه ۱۹۲ جلد دوم از قول حلیل ملک‌سی می‌نویسد: «... این اولین باری بود که آقای ماکسیموف (سفیر شوروی) تمام اعضای کمیته مرکزی را بار داده و بسه حضور پذیرفته بود...»

من در ایران عضو کمیته مرکزی و عضو هیئت اجراییه حزب بودم. آن‌ها که مرا می‌شناختند نوشته‌های مرا خوانده‌اند و میدانند که من از دروغ و نفرت دارم و راست می‌گویم و می‌گویم تاکنون همه آنچه را که نوشته‌ام با رها تا تئیس‌شکراست است. بعد من به حیثیت و شرفم، که برایم با ارزش‌ترین چیزی است که دارم سوگند یاد می‌کنم که هیچوقت، هیچ سفری با ما موش‌شوری ندارم در ایران و حتی نه در شوروی، تمام اعضاء کمیته مرکزی را ملاقات نکرد. افرادی مانند کامیاب‌ها و بعداً کامیاب‌نوری، ارداش، آوانسیان، نورالدین المصطفی، روستا و بهرامی قطعاً حد آن‌ها با ما موش‌شوری ملاقات می‌کردند. خیلی قبل‌تر از آنکه من به ایران می‌آمدم، منظر من بعد از آن است که چنین چیزی به دروغ گفته باشد. آقای خامنه‌ای که مقصودش از این اتهام

۱۸۹

کفرانس ابلاتی تهران به عضویت کمیته ابلاتی تهران
انتخاب شدند (یکی از پیش از ۱۵ نفر) و در سال ۱۳۲۶ با
انتخاب بیون از حزب خارج شدند. او، اینهمه ایشان خود
پرزگ بینی را به آنها میسرانند که میگوید که کنگره اول حزب
ایشان را به عضویت حزب انتخاب کرد. او با تک زدن کنگره
ایشان را به حزب پذیرفت. "خدا رحم کرد" که من زنده
ماندم که حقایق را بگیرم و بنویسم.

آخر در کدام حزب در دنیا کنگره حزب بکنفرانس آتیم جوانی
گننام را - به عضویت حزب تاکنون پذیرفته است؟ بیاد
آمده که در سال ۱۸۹۸ برای تشکیل کنگره حزب سیوسال
دموکرات روسیه برای سروسامان دادن به حزب و تشکیل
کنگره حزبی پرسشنامه‌هایی بین افراد پخش شد که از جمله
در آن پرسیده میشد: چه کسی و چه واقعه‌ای ثابت میکند شما
در حزب فعالیت کرده‌اید؟ می‌گویند لینین در مقابل ایسن
سوال نوشت: "تمام تاریخ حزب سوسیال دموکرات روسیه"
لنین حق داشت او رهبر پلامنازع و بنیان گذار این حزب
بود. وقتی کتاب‌های آقای خامنه‌ای را خواندم بنظرم آمد
که ایشان میخواهند خود را لینین ایران جا بزنند، آخر
مبالتها هم جدی دارد... گذشته از راستی‌های فراوان تمام
صفحات کتاب‌های این پراز "من" است ایشان مرکز همه
چیز در حزب خود را معرفی می‌کنند که چنین و چنان کرده‌است و
چنین و چنان گفته‌است. آقای خامنه‌ای در مردادماه ۱۳۳۳ -
یا اندکابر روزها منگاران حزب و کارمندان روزنامه -
بهون انتخاب شدن برای کنگره در کنگره شرکت کردند و جمله
"رفقا به ما اسلحه بدهید تا ایران را فتح کنیم" را گفت و
جواب دندان شکنی از طرف ایرج اسکندری به او داده شد که با
کف زدنهای حقار و روبرو شد. اگر راست بود که آقای خامنه‌ای
در کنگره "با کف زدنها" به عضویت حزب پذیرفته شد، چگونه
است که چنین "مردمی" نه تنها به عضویت کمیته مرکزی یا
حتی کمیسیون تقنین (که خلیل ملکی به عضویت آن انتخاب
شد) انتخاب نشده که حتی چندی را هم نداشت؟ آقای خامنه‌ای
در این موقع به سن و تجربه‌ای داشتند، نه با بقیه سبای -
اجتماعی (که جزوکت درجوزهای ۵۳ نفر گروه دکنرانی و
زندان)

۱۵ - آقای خامنه‌ای خود اقرار می‌کنند که بعنوان خبرنگار از طرف حزب به فرانسه و یوگسلاوی و چکوسلواکی و شوروی (مسکو - پراگو) فرستاده شده‌این سبب مدت کمی در ایران آن زمان

دارند؟ خوش آمد رژیم بهلوی و بعد آخوندها؟ یا کینه سه
دیرینه نسبت به حزب نموده؟

اولا خليل ملكي عسكيتيه مركزي - تاي ماه سال ۱۳۲۵ - نيود
ثانيا كدام عقل سليم با ورمي كندگه سفيريك دولت خارجي
پا نژده نغرا عضاء كميته مركزي را (لايد مخفيانه وكرنه مطلب
فوري فاش مي شد) احضار كنده وبه همه علميها ن و اعتماسا د
دشمن با شد؟

۷- آقای خامه ای نوشته است که فلاسفی گفته است که پیش‌سینه وری مجلس عیش و نوش ترتیب داده بوده و مطالب را درست دیگر .
اخرافه فاهم خوب چینی است ، دشمنان پیشینه وری همسزار نوع ایراد او اتهام به او زده اند ولی تاکنون هیچ کس به او نسبت عیش و نوش و زن بازی نداده و کسانیکه از او می‌شناسند میدانند که او اهل این کارها نبود . . . و هم چنین است آنها که خامه ای میگوید ، پیشه وری دستور داد یک سرباز قرقه یک افسر از تهران آمده و پیوسته به قرقه دستور کارکنان بزند و از این نوع دروغ های نقل قول از دیگران

۸- ایشان دربار ره‌کسی که در مسکوبه ایشان محبت کرد میگویند که: وقتی درست می‌انداختند این سرخوردن با او و اتفاقاً تصادفی بود یا او مأموریتی داشته ... از این نوع قضاوتها که آقای حامای با گذاشتن (نمی‌دانم) با "شیدم" یا "فلان کس گفت" در مورد اشخاص و وقایع کرده‌اند در کتابها ایشان زیاد است. ایشان انسانیت و دوستی، رادر مهابرت با جنّت یا لا با داشت می‌دهند.

۹- آقای خامنه‌ای در سراسر سه جلد کتاب خود، خود را یکسری از رهبران درجه اول حزب توده و مرکز همه جریانات حزب معرفی می‌کند. که گویا همیشه در حزب و حتی بعد از انشعاب حسرت و درستی را زده و، راه را صحیح را نشان داده است و حتی در بیان اصلاح طلبان و انشعابیون خود را با لاترا دکتر آبریم و تحلیل ملکی نشان می‌دهد، درحالی‌که چه از نظر علمی و سواد عمومی و چه از نظر سیاسی این دو نفر نمی‌توان آنهم در سالهای بیست و چهارم و پنجاه و شش و هفتاد بود با آقای خامنه‌ای مقایسه کرد (حتی از دور). اما در باره مقام حزبی ایشان همه اعضاء حزب میدانند که ایشان کارمند حق و بگیر روزنامه رگان حزب بودند و تا سال ۱۳۴۲ (مراد امام) کوچکترین محلی در رهبری حزب نداشتند. در این تاریخ درد می‌سین

۱۶۷

بود. خرج مسافرت ایشان را حزب زنداومن این را اخذ و ب
میادیم زیرا حزب در آن موقع پول بدست نداشت. همه میدانند که
حزب سوسیالیست (عزیمه) در کشورهای فوق بسیار
را حزب برادر بود و همه خرج آنها را حزب و دولت زنداومن
همه قطعاً چنین است. بنا بر این "پول قرض کردن و پرداخت
بسیار آسان" این نوع مطالب با واقعیت جور در نمی آید.

حکایتی بنام آدم: میگویند پس از آنکه میرزا رضا کرمانی ناصرالدین شاه را گفت، مظفرالدین شاه حکم کرد که او را با غل و زنجیر به حضور ویرنه و بعد از پرخاش پرسید چرا پندرم؟ گفتی؟ میرزا جواب داد: اگر من به هر کسی بدی کرده باشم به تو که میدی نکردم، خوبی کردم زیرا اگر من بدتر از گذشته بودم تو که پدر علیعلی به سلطنت نمی رسیدی. (مظفرالدین شاه پس از سه سال سلطنت مرد). حال با بدیدن آقای خامنه ای گفت حزب توده هر چه بود و کرد بشما که خوبی کرد بدون حزب توده چگونه ممکن بود شما به کشور ای نامبرده خیالاً سرگرد و دستها افتا مت کنید؟ در حالی که عده ای دیگر بهر حال آزادی اعتقاد رندانی شدند، شکنجه دیدند و حتی تبره را بران شدند با مجبوره به اجبار شدند و همه چیز را ز دست دادند و خود اعتقادشان به آراء ابتدائی حزب توده یعنی استقلال ایرانه آزادان مردم آرا و استغفار عدالت اجتماعی و زمین بردن فقر، جهل و ترس از زورگویان همچنان باقی ماند. آقای خامنه ای شما بهر حال مورد عفو رژیم و ولایت قرار گرفتید، در روزها به اظهارات قوی بکوشید و امروز در نتیجه نوشتن این کتاب علیه حزب توده مبالغه ای پول گیر آوردید. آیا با اینهمه، این گفته درست نیست که: اگر حزب توده بهر آیه معصیه داشت، بدید و برای شاه نفع داشت؟

اگر بنا بود شرح نادرستی های کتابهای آقای خامنه‌ای را بنویسم، می‌توانی هفتاد و پنج کتاب بنویسم. من می‌دانم که این کار برای من بی‌فایده است و من می‌دانم که این کار برای شما هم بی‌فایده است. من می‌دانم که این کار برای شما هم بی‌فایده است. من می‌دانم که این کار برای شما هم بی‌فایده است.

مختصری از نادرستی های کتابهای آقای خامنه ای را شرح دادیم. حالا اگر اضافه بر آنچه گفته ام سئوالاتی دارید بفرمائید،

ک.م. - خامه‌ای، عده‌ای دیگر، از جمله دکتر جهان‌شاه لوه‌ود را از

نزدیکان و دوستان دکتر ارانی معرفی می‌گشتند و غامه‌ای در میان حال کوشش می‌کنند دکتر ارانی را خراب کرده و خود را بزرگ جلوه دهد... او در صفحه ۱۴ کتاب خود می‌نویسد که: «ارانی ساده (بخوان ساده لوح) بود و به یک یا سه آن همان قدر اعتماد می‌کرد که به سه افراد ۳ نفر ۲۰ یا کسی که مجله دنیا را منتشر می‌کرد می‌نوشت، ممکن است چنین بوده باشد؟ از دوستان بی‌واسطه و با واسطه دکتر ارانی شبیه ایم که دکتر ارانی مرید دانا، با تدبیر و تجربه بود و کارهای او از روی فکر و حساب بود.

جواب - در محیط آن روز ایران دکتر ارانی یکی از برجسته‌ترین علماء و مردان سیاسی بود که قطعاً عده آنان "انگشت شمار" بود... دکتر ارانی در آلمان از رشته‌های فیزیک، ریاضیات، فلسفه و چند رشته دیگر درجه دکترا گرفته بود ولی عده‌ای از افراد کمیته مرکزی بخصوص کامیخس و گروها و آرتاشس آوانسیان از بزرگ کردن نام دکتر ارانی جلوگیری می‌کردند و عده‌ای دیگر برای واقعی کردن آنها با آنکه از دوستان سابق ارانی بودند در باره ارانی نوشته‌های او و فتاوی او و اسکوتمی می‌کردند، درجه دکترا را دکتر ارانی مانند دکترهای بعضی از ایرانیان "قلابی" و بقول عامه "الکی" نبود، از کتابهای درسی و سیاسی و فلسفی که او نوشته عده‌ای هنوز چاپ نشده و این یکی از تقصیرهای دیگر رهبری حزب توده است.

آقایان غامه‌ای و جهان‌شاه‌لو در دوران فعالیت دکتر ارانی جوانهایی بودند که در حدود بیست سال داشتند، دوستان و همراهان نزدیک ارانی ایرج اسکندری، دکتر بهرامی، بزرگ علوی، مرتضی علوی، دکتر رادمنش و خلیل ملکی بودند، آقای غامه‌ای نویسد که دکتر ارانی به من گفت: "همه چیز را لودا ده اندوم هم همه چیز را گفته‌ام" و به این ترتیب تمهیتی به دکتر ارانی می‌زدند و ارانی زنده نیست که از خود دفاع کند، دفاع ارانی در محکمه‌ها از یاران خود دفاع کرده و از خود دفاع می‌داند که مرا زنده نخواهند گذاشت بزرگی روح و فکر ارانی را نشان می‌دهد، او به صراحت در محکمه گفت که کامیخس (یک افسر هواپیما) همه چیز را لوداد، تعجب می‌کنم که چرا بزرگ علوی که از دوستان دکترا ارانی بوده جواب تهمت‌های آقای غامه‌ای به دکتر ارانی را نمی‌دهد؟ عده‌ای که از کتابهای آقای غامه‌ای از این جهت تعریف می‌کنند که کینه جوئی نسبت به حزب توده دارند و ناپستی هلی کتابهای آقای غامه‌ای آب به آسباب آنان می‌ریزد... بعضی از افراد رهبری حزب توده ایران خطا و خطای جنایات بسیار کردند - "فعالیت" کامیخس و کیا نوری و آرتاشس آوانسیان و گروها

استان نیست آنها به زبان زحمتگان ایران تمام شد ولی حزب توده ایران در مجموع خود، بخصوص در دوران فعالیت علنی نکات مثبت بسیار داشت که با بیداری و جهت از طرف نویسندگان بی طرف، نه مفرص و کینه جومطالعه و منتشر شود.

ک. ج. - غامه‌ای در صفحات ۴۲ و ۴۳ از طرفی می‌گوید حزب توده حزب واقعی بود و از طرف دیگر می‌گوید که شورویها در همه افعال حزب توده دخالت داشتند. در این باره چه نظری دارید؟

د. ک. - اینکه در جلسات یا حتی یک جلسه کمیته مرکزی یک فسر در شوروی حضور پیدا کرده باشد، دروغ محض است، اینکه حزب توده در مجموع و رهبری آن در مجموع از شورویها دستور بگیرفته نیز دروغ است ولی افرادی در رهبری بودند که با آنها قطعاً تماس داشتند و نظرات آنان را در کمیته مرکزی در صورت امکان پیش می‌بردند، اما می‌بایست اشخاص را که در آنان کامیخس و کیا نوری بودند قیلاً گفته‌ام. در رهبری حزب افرادی نبودند که پیشنهاها را با عقل و منطق خود قضاوت میکردند و در مقابل گروه استالینیست مقاومت میکردند. به من متهم میکنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را اگر مرا جبهه‌بندی ایران به تفصیل با وجود دوستی در حزب شرح داده شده است.

تردید نیست که عده‌ای در رهبری بودند که به علنی که قبلاً ذکر کردم به شوروی عقیده داشتند (به درست یا به غلط) اینان بفکر هیچ شروت رسیدن به مقام نبودند و غالباً همه چیز را از روی اعتقاد به اصول عام سوسیالیسم از دست دادند و عده‌ای از آن شیرین خوردند و گفتند و تیرباران شدند یا زیر شکنجه رژیم شاه مخلوع مردند.

بنظر من حزب توده ایران در دوران علنی حزب یحیی در سال اول موجودیت خود را نشان داد و بزرگ از روی عقیده داشتن به شوروی کرد. یکی بر سر نفوذ شمال و دیگری بمناسبت پشتیبانی حدی از فرقه دموکرات آذربایجان (به من متهم می‌کنم - مراجعه بشود). شما میدانید که طبقه کارگران ایران و خاندان پهلوی سرپرده و عامل انگلستان و آمریکا بودند. و کسی آنان را بیگانه‌پرست نمیخواند، تا آنجا که طرفداران حاکمیت ملی وقتی از دیکتاتور سوری فاسد، غارتگر، بیگانه‌پرست، صحت می‌کنند نام مارکسوس و دوا لیه را می‌برند ولی از شاه مخلوع ایران و خاندان او و بسیاری اینکه به فرزندانش بر نخورد چیزی نمیگویند.

اما این راست است که حزب توده حزب واقعی بود. حوزه‌های

ده تا ۱۵ نفری هر هفته در محل کار یا در خانه یکی از افراد یا در کلوب حزب تشکیل میشد، و گزارش مذاکرات خود را در سیاست و وقایع داخلی ایران و آنچه در خارج می‌گذشت به کمیته ایالتی و ولایتی می‌فرستاد که مورد توجه قرار میگرفت، افراد حق عضویت می‌دادند، برای حزب در ساعات بیکاری کار میکردند، کنفرانسهای ولایتی و ایالتی و گنگره تشکیل می‌شد و نمایندگان برای مخفی انتخاب شدند، هر حزب توده، حزب دیگری در ایران نمی‌توانست چنین ادعائی بکند، متأسفانه سلطه استالینیست ها بر رهبری پس از تیراندازی به شاه و غیره قانونی شدن حزب، این حزب را از راهی که در گنگره اول انتخاب شده بود منحرف کرد.

ک. ج. - غامه‌ای میگوید: قرار بود حزب توده ظاهراً حزبی لیبرال باشد که کمونیست‌ها آنرا بخرجاند.

د. ک. - من که در جلسات منتهی سلیمان میرزا نبودم و جاسوس موسسین حزب نبودم و این را آن عده زینچاه و سه نفر که زنده اند می‌توانند شهادت بدهد، از چنین تصمیمی خبر ندارم، آنچه مسلم است سلیمان میرزا کمونیست نبود، مرد سیاسی معروف ایران و رهبر سوسیالیست‌های ایران بود. سرنام حزب توده ایران هم یک برنام‌ه ملی، مشروطه خواه و ترقی خواه بود.

ک. ج. - غامه‌ای به آرتاشس خیلی علاقه داشت و در نوشته‌های او صفحات ۴۲ و ۴۳ این نکته به چشم می‌خورد.

د. ک. - آرتاشس ابتدا ادعای استالین بودن برای ایران داشت بعد کم کم دیگران از او جلو افتادند، مطامع کردند و آرتاشس جزو گروه کامیخس - کیا نوری شد. در ابتدا و نوشته‌های خود را پولاد امضاء می‌کرد که ترجمه استالین روسی است و استالین اسم خود را از آن گرفته بود. او و رهبرهای "انقلابی" می‌زد و آقای غامه‌ای هم تقاضای اسلحه می‌کردند که انقلاب کنند و ایران را فتح کنند طبعاً از طرفداران و میریدان آرتاشس بودند. تندروی ها و چپ رویهای آرتاشس جوانها را جلب می‌کرد.

ک. ج. - روزنامه مردم را فاتح یکی از روسای شرکت نفت جنوب به کمک چند نفر از افراد حزب توده تا سیس کرد. چرا غلط توده‌ایها در آن می‌نوشتند؟

د. ک. - من در ابتدای تاسیس حزب نبودم دوسه ماه پس از تشکیل آن وارد حزب شدم و از این جریان‌ات خبر مستقیم ندارم و در آن وارد

نبودم، حتی تا یک سال بعد از ورود به حزب در رهبری نبودم. من در مهرماه ۱۳۳۱ در اولین کنفرانس ایالتی تهران که در منزل برادرم جمشید گنگره و مخفیانه از دولت قوام تشکیل شده عضویت رهبری حزب انتخاب شدم. شنیده‌ام که در آن موقع بمناسبت اتحاد انگلستان و شوروی علیه فاشیسم لازم آمد که روزنامه‌های ضد فاشیست در ایران منتشر شود، امتیاز این روزنامه را عفر نسوئی گرفت و نام آنرا مردم گذاشتند و عده‌ای از افراد حزب در آن مقالات ضد فاشیسم می‌نوشتند. این روزنامه‌ها در آن حزب نبود، در آن موقع اکثریت جوانان و نویسندگان از سیاست انگلستان متنفر بودند زیرا ایران و رژیم پهلوی را مستعمره و عامل انگلستان می‌دانستند. کسی نمیخواست طرفدار انگلستان شناخته شود. علاقه به شوروی در میان جوانان، هنرمندان، نویسندگان، شعرا رایج و وعده‌ای بود، بنابراین مردم را اداره میکردند.

ک. ج. - غامه‌ای همه جا کوشش دارد سلیمان میرزا را به شورویها ببرد و از او رستوف صحبت میکند (صفحه ۴۱) که در مدارک دیده نشده است.

د. ک. - خود آقای غامه‌ای جزو نویسندگان مردم ضد فاشیسم بود و با بر این قاعدتاً فاتح شرکت نفت جنوب و شورویها بایستی مربوط بشود. سلیمان میرزا مرد سیاسی پاک و معتقد به سوسیالیسم (نه به استالینیسم) بوده و یک رجل ملی بود، مسلمان بود، نمازش را هر جا بود می‌پوشید، آقای غامه‌ای در نوشته‌ها بش هیچ کس را قبول ندارد، خود را محور همه جریان‌ها نشان میدهد. سلیمان میرزا مانند رهبرانی میهن پرست فسد استعمار انگلستان و ضد دخالت هر بیگانه‌ای در امور ایران بود. نوشته‌های آقای غامه‌ای به او نمی‌چسبید. علاقه او به شوروی مانند بسیاری از ایرانیان و حتی مردان سیاسی بزرگ ایران مانند مستوفی الممالک و دکتر مصدق بمناسبت موضع ضد استعماری بودند سرپرندگی به یک دولت بیگانه (به نظر می‌آید که دکتر مصدق در مجلس ۱۴ و به من متهم می‌کنم... مراجعه شود).

ک. ج. - غامه‌ای می‌گوید ایرج اسکندری رابط حزب با شورویها بود. آیا این راست است؟

د. ک. - ایرج زنده نیست که از خود دفاع کند، تا آنجا که مسسین میدانم ایرج مردی نبود که به یک دولت بیگانه سرسپار باشد. آقای غامه‌ای که کوچکترین مکانی در رهبری حزب نداشت و مدت‌ها در ایران نبود این چیز را "از کدام آستین خود" در آورده است؟

ک. ج. - خامه‌ای در صفحه ۱۵۷ میگوید: ملکی به من پیشنهاد کرده عضو حزب بشوم و حتی ممکن بود عضو کمیته مرکزی بشوم. آیا بنظر شما این راست است؟

د. ک. - ملکی زنده نیست که بگوید من چنین چیزی نگفتم. ام. وانگهی عضویت کمیته مرکزی با انتخاب کتبی و مخفی مسسورت می‌گرفت. چگونه ممکن بود که ملکی انتخاب ایشان را تضمین کند؟ حتی خود ملکی هم در کنگره اول به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شد. آیا که معروف بود چگونه ممکن بود؟ آقای خامه‌ای که فردی گمنام در مجموعه حزب بود انتخاب بشود؟

ک. ج. - چطور شد که پیشه‌وری به حزب وارد شدند؟

د. ک. - تا آنجا که من شنیدم عامل اصلی جلوگیری از ورود پیشه‌وری به حزب آرتاش (آرتشیر) بود که در ابتدای تشکیل حزب در بین جوانان نفوذی داشت. او سلیمان میرزا را هم مسخره می‌کرد و میگفت او وسایل دموکرات است و انقلابی نیست. استالین کوچولوهای ایرانی مانند آرتاش، کامیخ، وکیا نوری یا هر کس که در حزب نفوذی داشت و حرف حسابی می‌زد مستقل بود مخالف میکرد و نتیجه "فاجعه" ای شد که می بینیم. سلیمان میرزا روز ۱۶ دی ۱۳۲۲ به مرض ذات‌الریه درگذشت. من بمناسبت معالجه فرزندان کوچک خدمتکارانش (یک پسر و یک دختر که بمرزندی قبول کرده بود) از زمان شاه‌سلطان او دوس بودم و غالباً نزد او می‌رفتم.

ک. ج. - راجع به کرووک‌ها چه میدانید؟

د. ک. - من شنیده‌ام که کرووک‌ها (حوزه) در خارج از حزب وجود داشتند و هیچوقت به حزب راه نیافتند. من از وضع داخلی حزب کم اطلاع داشتم زیرا هم مطب داشتیم که زندگی خود را نوادام تا میسر بشود به حزب هم کمک مالی میکردم و هم رابط کمیته مرکزی با فراکسیون حزب در مجلس و هم سخنگوی این فراکسیون بودم. هم نماینده حزب در جبهه آزادی (جراید) بودم و هم نماینده حزب در جبهه انقلابی با حزب ایران و حزب جنگ و احزاب دیگر بودم و بنا بر این برایم وقتی نماینده که به جزئیات آنچه در حزب می‌گذشت برسم.

ک. ج. - اصلاح طلبان چه کسانی بودند؟

د. ک. - بین افرادی که به پناه و سه نفر معروف شدند از همان زندان اختلاف و دوستی بوجود آمد. بعضی‌ها میخواستند جدا بشوند و بیفتند و برخی دیگر مخالف بودند و این اختلاف به حزب نشود کشیده شده بود. بعضی از اصلاح طلبان واقعا اصلاح طلب بودند ولی برخی دیگر از گروه کامیخ و آرتاش بودند و میخواهند حزب را ورهیری آن را "قیفه" کنند و درست بگیرد. آقای خامه‌ای جزو اصلاح طلبان و طرفدار آرتاش و کامیخ بود (تا انشعاب بخصوص). بنظر من بیسوادی و دور بودن از مبارزه سیاسی، اکثریت قریب به هفتاد درصد ۷۰٪ مردم ایران و جاه طلبی نسبت به درکاران سیاست ایران - که خود یکی از علل سرسپردگی به بیگانگان می‌شود - (و این را در زمان شاه مخلوع دیدیم که سرسپردگی به آمریکا رواج یافت) علت اساسی شکست شخصیت‌ها و سازمانهای است که واقعا میخواهند یک ایران مترقی و آزاد و دموکراتیک ایجاد کنند. در حزب توده هنگامی که در سالهای هفتاد و یکا نوری به کمک غلام یحیی و فایده‌شوریها موفق شد ایرج اسکندری یعنی آخرین فرد باقی‌مانده از زندیکان آرتاشی را کنار بزنند و دیکتاتور استالینی را در حزب برقرار کند و دوستی "یابان" یافت و وکیا نوری دیکتاتور حزب شد و کرد آنچه را که من متهم می‌کنم... پیش‌بینی کرده بودم.

اصلاح طلبی را قبل از همه دکنرا پریم شروع کرد و چون از آن نتیجه‌ای حاصل نشد (با آنکه حزب توده ورهیری آن معایب و توافقی بسیار داشت) به لندن رفت و اکنون استاد اقتصاد در یکی از دانشگاه‌های انگلستان است. آنچه می‌دانم ایریم جوان با سودا و با استعدادی بود. چیز دیگری از او نمیدانم و من تنها دارم از نوشتن و گفتن مطالبی یا گفتن اینکه "نمیدانم" یا "آیا می‌گویند که... یا از شخص موثقی شنیده‌ام که... (که کاری که آقای خامه‌ای گرا را در نوشته خود کرده است نتیجه مجموع اختلافات و گروه‌بازیها (که من در هیچ یک وارد نشدم و استقلال شخص خود را حفظ کردم) بالاخره پس از شکست آذربایجان به انشعاب آنها منتهی شده آنان بسیار کم بودند و باید همین علت به انصراف از انشعاب آنها منتهی می‌شد.

ک. ج. - جریان نفت و کافشار آرتاش و آرتاش و سفیر شوروی چه بود؟

د. ک. - این مطلب دروغ محض است که آرتاش با دادن نفت به شورویها مخالف بود. من در من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را جریان را به تفصیل شرح داده‌ام. وقتی در مجلس چهاردهم زنده‌ها ددکتور مصدق لایحه "منع مذاکره با دولتهای

بیگانه درباره نفت را به مجلس "پیشنهاد کرد که در آمدن و من - ایرج اسکندری و گمان میکنم شهاب فردوسی یا فداکار گفتیم باید به این لایحه رای داد چون منطقی است که تا قشون بیگانه در ایران هست مذاکره درباره نفت ایران ممنوع باشد. آرتاش و من و کامیخ گفتند هر که به این لایحه رای بدهد دشمنی است. مگر قشون خارجی در ایران غیر از ارتش شوروی هست؟ من به امید اینکه بتوانیم ۵ نفر موافق امضاء شویم (فراکسیون ما هشت وکیل داشت) بدستور تقایم (چون سخنگوی فراکسیون در مجلس بودم) پشت تریبون رفتم و گفتم: آقای دکتر مصدق من در سیاست خود را برادر کوچک شما میدانم و به همین پرستی شما اعتقاد دارم اجازه بدهید پنج دقیقه تنفس داده شود و کسی از مجلس خارج نشود تا فراکسیون ما بتواند در این باره شور کنند و تصمیم بگیرد. (به صورت جلسه مجلس ۱۴ مراجعه شود) ولی پیشنهاد من قبول نشد و ما چهار نفر موافق تنها ماندیم. تهدید آرتاش و کامیخ باعث شد که ما همه رای مخالف بدهیم. باید بگویم که در آن زمان من به اندازه امروز در مسائل سیاسی پخته و با تجربه نشده بودم و تازه وارد بودم.

اما درباره تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی، درباره نفت شمال ایران حتی بکنفرم در حزب توده با آن مخالف است نکرد. امروز دروغ گفتن برای بعضی‌ها آسان است. در ایران میگویند دیوارها را تا بلند است. حاشا‌های امروز بعضی‌ها دروغ می‌گویند. حتی انشعاب بیون و شخص خلیل ملکی نیز با آن موافق بودند و هنوز بعد از انشعاب از شوروی تعریف کرده است که به نظر من او هم مانند من و بسیاری دیگر از کارگران و افراد حزب هنوز درباره رژیم استالین در اشتباه بود (به نوشته‌های آرتاش خلیل ملکی و انشعابیون مراجعه شود). آقای خامه‌ای هم هنوز با دادن نفت موافق بود و نزدیکی او با آرتاش و کامیخ بدلیل "سمیانی" ای بود که هنوز به شوروی داشت.

درباره تظاهرات علیه حکومت ساعدین نوشته آقای خامه‌ای نادرست است. اولاً همه افراد ورهیری و ایرج اسکندری هم در صف اول تظاهرات حاضر بودند و حتی خوب میدانم که مرحوم صادق هدایت هم در آن حاضر بود.

ثانیاً اینکه چرا بدو نوشته که کارگران میگفتند "ما ساعد نمیخواهیم" یعنی شما نیستید برای چه تظاهرات میکنید نیز دروغ است زیرا در حوزه‌های هفتگی حزب که در کارخانه‌ها تشکیل میشد همه مطالب روز به فارسی یا به زبان آذربایجانی برای ایرانیان آذربایجانی یا مطرح و بحث میشد و مخصوص کارگران آذربایجانی بسیار وارد در جریان سیاست ایران (مانند همیشه) بودند.

بودند. من خود مسئول و سخنگوی کارگران دغانیات و سیل بودم.

ک. ج. - خامه‌ای از قاسمی و طبری و ملکی بعنوان مخالفان دادن نفت به شوروی اسم می‌برد.

د. ک. - درباره ملکی گفته‌ام که مدارک موافقت او موجود است و چاپ شده. طبری که امروز خود را نشان داده، نوشته‌های او نیز موجود است. قاسمی هم در این باره نوشته و میتوان به آنها مراجعه کرد. علاوه بر طبری که آرتاش و ایران را "حزب امنیت" شوروی نوشته است چگونه میتوان گفت که او مخالف دادن نفت بود؟

قاسمی را هم همه میدانند که جزو گروه کامیخ و وکیا نوری و قروتن و قریبی و مریم فیروز و دود و بعدا طرفدار چین و مخالف شوروی شد.

ک. ج. - درباره ملاقات پیشه‌وری و جهان‌شاه لوجه نظری دارید؟

د. ک. - من در این ملاقات حاضر نبودم. چگونه و چقدر اجازه میدهد که در آن باره صحبت کنم. چیزی که به یقین میدانم این است که پیشه‌وری درباره تجربه سیاسی بودیه امثال آقاسی جهان‌شاه لوجه اعتماد نمی‌کرد. ثانیاً آقای جهان‌شاه لوجه قبل از سقوط رژیم شاه مخلوع به آن رژیم پیوسته و به اصطلاح "توبه" کردند و در تلویزیون تعریف‌ها از رژیم شاه مخلوع و پهلوی‌ها کردند و فیلم‌شان و صحبت‌ایشان در تلویزیون نشان داده شد و کتاب ایشان هم این را نشان میدهد.

ک. ج. - بنظر شما نقش قوام در موضوع آذربایجان چه بود؟

د. ک. - گفته‌ام که من با سلیمان میرزا بسیار نزدیک و دوست بودم از سالهای ۱۹۳۵ یعنی زمان رضا شاه و را می‌دیدم و برایم جریان‌های مشروطه را تعریف میکرد. سلیمان میرزا با قوام شدیداً مخالف بود. پس از ورود قشون شوروی به ایران قوام یکبار پیشه‌ها در حرکت حزب توده را در کابینه خود داد. سلیمان میرزا زنده بود و نگذاشت این کار بشود. عباس میرزا (دای آبرج اسکندری) با قوام نزدیک بود (خیلی نزدیک بود) و وارد حزب توده شد ولی سلیمان میرزا پیشه‌ها را خارج از داد و عباس اسکندری از حزب اخراج شد. سلیمان میرزا کار را می‌گفت نگذاشت ایرج تحسنت

تا تیرمبیا س میرزا برود. این مرد خطرناک است...
شیخ حسین لنگرانی با قوام و حزب توده نزدیک بود. او و ایرج اسکندری و دکتریزدی که مردی پرنسیپی بود حزب توده را به قوام نزدیک کردند. این جریان در من منتهی گتم... شرح داده شده. قوام طبقه حاکمه ایران را خوب میشناخت و مردی مستبد خودخواه، متکبر و زنجیر عمو می گم سواد بود. قوام با سلسله پهلوی مخالف بود و شاه مخلوع را و میترسید که میاذا سلسله پهلوی را منقرض کند. آنچه گفتیم واقعیت است و مستند. در من منتهی گتم می گتم... نوشته ام که یکی از وزرا (مظفر فیروز) به ما گفت که با رژیم آرا برای خلع شاه صحبت کرده و رژیم را موافقت کرده به شرطی که قوام به او دستور دهد و قوام گفته است: هنوز زود است.

ک. ج. - خامه ای میگوید در منزل دکتر عقیلی مخفی بود. آیا راست است؟

د. ک. - من پس از خواندن کتابهای آقای خامه ای در حضور چند نفر از هموطنان از دکتر عقیلی این مطلب را پرسیدم و او گفت دروغ است.

ک. ج. - در زمان انشعاب وضع حزب توده چگونه بود؟

د. ک. - در ۲۱ آذر ارتش شاه آذربایجان را اشغال کرد و عسکره زیادی از آذربایجان را کشت و چون قشون فاتح عمل کرد. انشعاب ۱۳ ماه بعد یعنی ۱۳ دی ۱۳۲۶ انجام شد و بعد علامیه "انصار" آنان صادر شد. انشعاب حزب توده را یکپارچه نسرو افراد را متحد کرد و متاسفانه باعث شد که عده ای انتقادات حسابی را هم دیگر نگویند.

ک. ج. - از سازمان افسری چه خبر داشتید؟

د. ک. - من بعدها دانستم که سازمان افسری را روزیه تشکیل داد و بعد به حزب پیوست و مسئول آن گامش بود. ما از آن خبری نداشتیم. بنظر من شبیه بود که همه از وجود آن و جزئیات آن خبر نداشته باشند. زیرا از دولتی میرفت ولی لازم بود که اخلا بیسک کمیته سنفی از اشخاص مطمئن آرا داده کنند که متاسفانه نشد و این هم یکی از نواقص بسیار حزب توده بود که نتیجه مستقیم رژیم دیکتاتوری پهلوی ها و خفقان در ایران بود که مانع تجربه یافتن و تمرین سیاسی مردم شد.

گروه سازی را در حزب شروع کردند. باید گفت این گروه سازی غیر از دودستی از زندان بود. منتهی گروه گامش و کما نسوری از آنها "رنگ تر" بودند و در آخر حزب را "قبضه" کردند.

آقای خامه ای شرح مبسوطی در مورد "پیشنها دواغ-براج کا میخش" می نویسد و اینکه گویا نماینده شوروی با یک مقدار رزبان اسناد در کمیته مرکزی حاضر شد که میگفتا هی کا میخش را ثابت کنند، چنانکه گفتیم و در من منتهی گتم... نوشته ام، هیچوقت هیچ نماینده شوروی در جلسات کمیته مرکزی نیامد، من دروغ نمیگویم و نوشته های من همه تأیید شده که راست بوده و متاسفانه شرح داده ام آنها که با آمدن کا میخش، به حزب مخالف بودند "مثل" شدند. او را قبول کردند. و من بعدها شنیدم که دبیر سفارت شوروی که اهل آذربایجان شوروی بوده آنها گفته کا میخش به ما بسیار خدمت کرده و او را باید در ما او را فوراً به سر کار و لش به با کور میگردانیم این ادعای آقای خامه ای مانند بعضی دیگر از نوشته های او به جیمز با ندباری شبیه است و ساختگی است.

آقای خامه ای می نویسد "... این ماجرا را برای نخستین بار تارادوان اسمعیل راغبین در سال ۱۳۵۴ برای من شرح داد که خود او هم از یکی از رهبران مهم حزب (کی بود؟ دکتر کفاورز) شنیده بود. و آقای خامه ای چون می بیند که دروغ ساخته "مکسم کار" نشده اغافه میکند... پس از آن "دوتن دیگر از کارهای قدیم حزب که در آن هنگام در آنجا حضور داشتند و به ایران بازگشته بودند نیز آنرا هر کدام جدا گانه تأیید کردند." می بیند چگونه قبول گشتا کی که مرده اند و دوتن که معلوم نیست چه گمانی بودند و گذاشتن "هر کدام جدا گانه" عرض ورزی میکند و خواستنده را گمراه میکند. حقیقت را من در من منتهی گتم... نوشته ام.

آقای خامه ای در صفحه ۱۹۴ کتاب دوم خود می نویسد "... من اطمینان داشتم که در این کمیته اکثریت خواهم داشت چون از یازده نفر اعضاء کمیته شش نفر از خودم و من میدانستم یعنی آرتاشس، طبری، بزوبین گنابادی، دکتر بهرامی و کا میخش و نورالدین السوتی..."

۱ - اعضاء کمیته مرکزی حزب ۱۵ نفر بودند، نه ۱۱ نفر.
۲ - ایشان همه را خود را هم و بالاتر از رفقای گروه میگرداند و واقعیت ندارد.

۳ - ایشان اقرار میکنند که گروهی وجود داشت که آرتاشس و کا میخش، با طبع سران آن بودند که هر دو سر برده قطعی به رژیم استالین بودند.

ک. ج. - درباره تیراندازی به شاه، خامه ای میگوید شما از آن خبر داشتید.

ک. ج. - این گفته هم دروغ است. آخر همه میدانند که کا میخش و کیا نوری با من - - به ملت اینکه مستقل بودم و جزو گروه آنها نشدم - مخالف و - به خون من تشنه بودند - علاوه من هم بقول خود خامه ای یگانگی کسی در رهبری حزب بودم که گروه و دارو دسته ندا ختم چطور میتوانستیم از تیراندازی به شاه خبر داشته باشیم. در تیراندازی به شاه، کیا نوری وارد بودند و من و نه کمیته مرکزی حزب از آن خبر داشتیم. این جریان در من منتهی گتم... به تفصیل و کما ملا شرح داده شده.

ک. ج. - خامه ای میگوید قاسمی در محاکمه رهبران حزب صحبت نکرد.

د. ک. - من بیاد دارم که همه اعضاء کمیته مرکزی صحبت کردند.

ک. ج. - ارکانی چگونه "لو" رفت؟

د. ک. - گفته اند که پدرنا صرفه آرائی با غیان خانه پدر ارکانی بودند و امروا رکانی از کودکی همبازی و دوست بودند. بنظر من همینکه خبر گرفته شدن نا صرمش شدند، ارکانی اطمینان یافت که لو نمیرود. ولی پلیس تحقیق کرد که دوستان او وجه گمانی بودند و ارکانی را باید کرد. مگر اینکه اینجا هم "کاسه ای زیر نیم کاسه باشد" که کیا نوری باید بداند. زیرا از جریان تیراندازی ناصر به شاه از سه چهار ماه قبل خبر داشت و در آن وارد بود.

ک. ج. - چطور شد ملکی در کنگره اول به عضویت کمیته مرکزی حزب انتخاب نشد؟

د. ک. - اعضاء کمیته مرکزی در کنگره برای مخفی انتخاب میشدند و تقلبی - ما ندانیم چه در انتخابات مجلس در دوران پهلوی میشد و جودنداشت. اعضاء کمیته مرکزی مطابق اساسنامه ۱۵ نفر با یمنی باشند، ملکی نفر شازدهم بود. خامه ای "به اشتباه" اعضاء کمیته مرکزی را با زده نفر می نویسد. در صورتیکه ۱۵ نفر بودند و ملکی را نفر دوازدهم می نویسد در حالیکه شازدهم بود. با آقای خامه ای میریخته و حافظه اش را از دست داده یا اینکه از این تغییرات منظوری دارد.

آقای خامه ای در صفحه ۱۱۵ اقرار میکنند که آنها دسته بندی و

۴ - از گروه و همسران ایشان: بهرامی و وزدی تسلیم رژیم شدند و به کثافت آلوده شدند. نورالدین السوتی که از نظر سیاسی کاملاً سیوا دید و ولی قاضی بسیار در دستگار و مستبد پاکدامنی بود نیز به رژیم پیوست و وزیر دادگستری دکتر امینی شد و بوسیلها و "قیم" وراثت و ثوابی الدوله شد و ثروت زیادی بهم زد و به "سویا لیم" خود رسید. احسان طبری هم که "توروسین جمهوری اسلامی" شد. آرتاشس و کا میخش تا آخر عمر به رژیم استالین بریا با خراف خدمت کردند. حال اگر کسی مثل آقای خامه ای بگوید: آقای خامه ای در سفر مسکو و بعد به با کور بوسیلها، کا میخش، که مرده قبل اعتماد آقای خامه ای بود و جزوما مورین اطلاعات شوری شد و "برای من این ماجرا را فلانی (که مرده) برای اولین بار گفت و او هم آن را از پیش از رهبران مهم... شنیده بود" پس از آن دو تن دیگر از کارهای قدیم... که در آن هنگام در آنجا حضور داشتند و به ایران بازگشته بودند نیز آنرا هر کدام جدا گانه تأیید کردند. چه حالی به آقای خامه ای دست خواهد داد؟ و آیا به این نحو با "نمیدانم" دیگران را لجن مالی کردن و غیر محال می ساختن کارشرا فتنه نه است؟ آقای خامه ای شما که مرا متصفانه قضاوت کرده اید اگر چنین نسبتی بسا نمیدانم و شاید شما به هم خود را بشرف و بیوجدان محسب خواهم کرد و از خودم خجالت خواهم کشید.

ک. ج. - تا آنجا که مدارک موجود نشان می دهد، ظلیل ملک - و انشاییون پس از انشعاب نیز از حزب پرا فتنه رنوده ایران و از رژیم دادن تحت شمال به شوروی حمایت میکردند و علیه دکتر مصدق مقالاتی نوشتند.

د. ک. - درست است و این مدارک وجود دارند.

ک. ج. - مدت سه سال ملکی فعالیت نکرد. چرا؟

د. ک. - من در ایران از سال ۱۳۲۷ به بعد نبودم و نمیدانم.

ک. ج. - خامه ای در صفحه ۱۰۵ جلد ۳ از روزیه صحبت می کند، شجاع اطلاعی دارید؟

د. ک. - من روزیه را هیچوقت ندیدم و نشناختم و از فعالیت او و جز آنچه بعد از مهاجرت از ایران شنیده ام چیزی نمیدانم.

ک. ج. - خامه ای در صفحه ۱۶۶ میگوید: خبرنگاران خارجی بسا

دک. - بله در حدود ۱۵ خبرنگار انگلیسی و فرانسوی در منزل من با من مصاحبه کردند. تا آنجا که یاد هست دکتر آزادمنش، حاضر نبود، خود حزب این را در بیوگرافی من نوشته که با خبرنگاران من مقابله میکردم چون فرانسوا را خوب میدانستم و کم کم از امور سیاسی با اطلاع شده بودم بگذارید، بدون تروتسکی دروغ بنویسم که من بعثت طبابت و بعثت نطق های زیاده و زبانی در مجلس سسین چهاردهم معروف ترین مرد رهبری حزب در ایران بودم تا آنجا که در محکومیت غیابی من به اعدام از طرف رژیم شاه مخلوع نام من اول به عنوان لیدر حزب گذاشته شده و نام دکتر آزادمنش که دبیر حزب بود بعد از من. در حالیکه من لیدر حزب نبودم و حزب تسویه بعد از سلیمان میرزا لیدر داشت. با اینهمه بقول آقای خامنه ای من بیچوقت دسته بندی و گروه در حزب برای خود نداشتم و درست نگردم. اشتباه بزرگ من این بود که وقتی وارد محله سیاست شدم طبابت را برای اعاشه خود خوانده ام اما من دادم چون خانواده من از روشنفکران ایران نبود. با صلاح با یک دستدو هندوانه بلندنیا پیدا نکردم نمیتوان کرد. بنظر من مرد سیاسی بهتر است همسر و فرزند نداشته باشد و همه قوای خود را صرف خدمت به زمختگان فکری و جسمی میهنی خود کند.

ا.د. - به طبابت مانع شد که من زودیه ببینم که رهبری حزب به کجا میرود و بعضی افراد آن چه میکنند و چه خطاهای چه جناحی استی مرتکب میشوند که ما ننشام و روز به نهفت ترقی خواهان مسرمدوم و زمختگان ایران ضربه جبران ناپذیر بزنند.

گ. - صفحه ۲۹۹ خامنه ای میگوید که رهبری حزب از نظریه سیاسی و مالی حساب پیم نمیداند.

د. - حسابدار واقعی حزب دکتر بهرامی بود که انما قایم بود بگویم مردی درستکار و پویا که من ولی بشعور از نظریه سیاسی و لایالی بود و به همه کس اعتماد میکرد. از پول حزب از جمله عده ای به ثروت هنگفت رسیدند و در ایران و در خارج خانه و قصر خریدند، در حالیکه من میدانم که آن ندا شنندگان با ناله سسبوسا کنند.

ا.د. - اما در باره حساب سیاسی پس دادن حزب کنفرانسهای ولایتی و ایالاتی و دو کنگره داشت و چون دولت در دست او نبود در آنجا آزادی کامل وجود داشت و کتابهای آقای خامنه ای و اعمال او و

گروه اصلاح طلبان و انشعابیون دلیل بر این است. مستند است به بندهای دیگر و با لایحه موفق شد که زمان حزب را انحصار در دست بگیرد و حزب را بدست کیهان نوری و شرکاء او با نطال و افتتاح بکشد.

ک. - شرکت در کا بینه قوام چگونه بود؟

ک. - در این باره هم قبلا گفته ام و هم در من متهم می کنم... به تفصیل نوشته ام، شرکت در کا بینه قوام در کمیته مرکزی مطرح و بحث نشد. تا آنجا که من میدانم ایرج و آقای شیخ حسن لنگرانی و دکتر یزدی در این کار وارد شدند و دکتر آزادمنش با این کار موافقت کرد، قاعدتا باید عباس اسکندری، دانی ایسرج اسکندری واسطه قوام و این سه نفری شرکت حزب تسویه در کا بینه قوام و چه راه روز طول کشید و چون کا درهای حزب را در ایالات میزدند و حبس میکردند و کلوب های حزب را غارت میکردند - بگفته مظفر فیروز به تحریک دربار - ما به قوام اطلاع دادیم که از روز بعد به وزارتخانه ها نخواهیم رفت، و او هم نزد شاه رفت و استعفا داد و دوباره ما مورتشکیل کا بینه شد.

گ. - در سال ۱۳۰۲ قوام نخست وزیر بود و سر داریه وزیر جنگ او بود، کمیترین مقاله ای انتشار داد و قوام را مرتجع - خواست بنظر شما چطور شد که بعدها با قوام موافق شدند؟

گ. - من از سیاست شورویها در ایران خبر ندارم، بنظر من شوری در ایران اشتباهات بزرگی کرد و محبوسیتی را که پس از انقلاب کبیرا کثیر بدست آورده بود، از دست داد و گروه کیهان نوری سنگ آخرا به شینه محبوسیت شوری در ایران زد. من علت آنرا نمیدانم. اما در باره قوام: قوام قطعاً سلطنت پهلوی هسا بود تا آنجا که بلوای ۱۷ آذر ۱۳۲۱ را دربار بدست عباس مسعودی علیه قوام برپا ساخت. قوام کینه جو بود و حبس و تبعید شد و بدست رضا شاه فراموش نگردید و بود مظفر فیروز - که پدرش نصرت الدوله فیروز را رضا شاه در زندان کشته بود - قوام را در این کار تشویق میکرد. قوام کینه جو، مستبد، خودخواه و جاه طلب بود و آنطور که من او را در قوام و چه راه روز شرکت در کا بینه بعنوان وزیر فرهنگ شناختم، چه از نظر علمی و چه از نظریه سیاسی در مقام مردان سیاسی جهان بسواد بود ولی بنفوسست و استفادها از و کشت و طبقه حاکمه را خوب میدانست.

ک. - از صفحه ۳۲۲ به بعد خامنه ای در باره کا بینه اختلافی صحبت

می کنند و می گوید (... هر کدام از ما که در تهران مانده بودیم جدا گانه با روشنفکران و دانشجویان و کارگران و اعمای دیگر حزب کسمه آماده می یافتیم صحبت می کردیم... مثلاً من شخصا بیشتر از کیهان نوری و ملکی از پورتونیسیم و با رلمان تا ریس رهبران حزب انتقاد کردم...

گ. - چنانکه می بینید اینجا هم خامنه ای خود را بالاتر از خلیسل ملکی و از همه انقلابی تر میدانند، چنانکه گفتم حقیقت این است که اطلاع طلبان و بعدها انشعابیون و از جمله آقای خامنه ای - که عده بسیار کمی او را می شناختند - نقشی در میان کارگران حزب و میان روشنفکران ندا شنندگان در میان عده کمی روشنفکر و خیران نشان داد که ادعای ایشان نادرست است.

در باره کا بینه اختلافی نیز حرفهای ایشان نادرست است. تردید نیست که همه از جمله خود من هم شرکت در کا بینه قوام را امروز کار خطا و اشتباه میدانم، این کار آسانی است ولی آنروز حتی بکنفرم ندا خامنه ای و نه ملکی که او را مدیر کل وزارت فرهنگ انتخاب کردم و نه قاسمی با این کار مخالفت نکردند که هیچ، مدد مردم موافق بودند. جوانان "یعنی گروه کیهان نوری، مروتن، قاسمی، کا میبخ، قریبی اصرار داشتند که استاد دانشگاه و مورد وزارت! انتخاب کنم ولی دکتر شایگان که استاد دانشگاه و مورد قاضل و با کاد من و وطن پرستی بود قبل از من معاون وزیر فرهنگ بود من می بایستی او را برگزینم و ملکی را بجای او بگذارم و من این کار را نادرست می دانستم و استدلال می کردم که ما باید نشان بدهیم که انحصار طلب نیستیم و ما غربیم یا همه انفراد یا کاد من و وطن پرست ولایت همگاری کنیم و اگر شایگان را به معاونت خود برگزینیم... البته "جوانان" و دوستان ملکی بیچوقت مرا برای این کار رگه کردم بیخودند ولی خود ملکی با من صادقانه همکاری کرد، بیاد دارم که "جوانان" در کلوب حزب نطق ها کردند و قوام در نوشته ها و سخنرانیهای خود تحریفها کردند (از جمله قاسمی) ولی من که وزیر شده بودم یک کشمه از قوام تحریف نکردم و سخنرانیهای خود در کلوب حزب که در روزنامه هم چاپ شد گفتم رفقا من حاضر ام جاروش در خانه کسی بشوم که واقعا به ایرانی و زمختگان وطن خدمت کند. و بس (احراز بهید در خانه دو کنگره را تذکریدم):

۱ - در کتابهای آقای خامنه ای نادرستی، صحنه سازی، جنجال آفرینی برای جلب خواننده ها و وسیله اطلاع و زود با وریسار زیبا داست و استناد به نوشته های ایشان نسل جوان را گمراه

میکنند و کار نادرستی است، این را من در نهایت صداقت و ماندن همیشه با وجدان راحت می گویم. ایشان تا ربح نباشند بلکه کینه خود را نسبت به حزب توده و بعضی از رهبران این حزب خالی کردند.

۲ - این درست است که اشتباهات و خطاهای وحشی جنابات بسیار از طرف افراد حزب توده بعمل آمده ولی در نهایت ده ها هزار کارگر و صدها تحصیلگر و روشنفکر که به حزب توده را وارد کردند عضو شدند و با به دور آن گرد آمدند نیز نکات مثبت بسیار وجود داشت که محقق بیطرف و واقع بین باید هر دو جنبه حزب توده را مواظبانی کند و بنویسد این کار را آقای خامنه ای نکرده بلکه برعکس.

این مصاحبه در ماه آوریل ۱۹۸۶ در شهر پاریس انجام شد.

مصاحبه با لامتنی است که خود آقای کشا ورز از نویسندگان و کرده است. برخی تغییرهای کوچک در پاسخ ها از آن دکتر کشا ورز و اطلاعات عبارتی در پرستی ها از مصاحبه کننده است.

گفتن دار که مصاحبه ای نیز با آقای دکتر جهان شاهلو، تنی از ۵۳ نفر و همکارا بعدی پیشه وری در رویدادهای آذربایجان، انجام گرفته است که در فرصت دیگری نشر خواهد یافت. همچون آقای خامنه ای، آقای جهان شاهلو هم در سال های ۱۹۷۰ از حزب توده برید و چنان که همه می دانند در تلویزیون رژیم سابق از گذشتهی خود اظهار ندامت کرد. او کتابی منتشر کرده است به نام **ما و بیگانگان** که دوره ای همکاری او با آرائی، حزب توده و فرقه ای دمکرات را در بر می گیرد. کتاب دوم او در باره ای مهاجرت او به باکو و سپس مسکو، قرار است به زودی منتشر شود.

کتاب جمعه ها

نیکو دانستم که خواننده علاقمند را همچنین به برخی از نوشته های آقای خامنه ای رجوع دهیم:

۱) **انور خامه ای** "انقلاب بزرگ اکثریت" نامه ها به مردم (ارگان حزب توده ایران) شماره ۳، اول آذر ماه ۱۳۲۶ (دسامبر ۱۹۴۷ دو ماه قبل از انشعاب از حزب توده) "انقلاب اکثریت از حیث تکان انقلابی، بزرگ و بالاتر از انقلاب کبیر فرانسه و سایر انقلاب های قبل از

خود نباشد، مسلماً از نظر ماهیت اجتماعی از آن ها کامل تر و عالی تر است" (ص ۲)

۲) سه مقاله از روزنامه حجاز (ارگان جمعیت رهائی کابل و اندیشه، ۲۲-۱۳۲۹) انتشارات علم، تهران، آبان ۱۳۵۸. این روزنامه تقریباً خصوصی آقای انور خامه ای در دوران مصدق بود. متأسفانه همه آن در دسترس نیست، و آقای خامه ای هم کوششی برای تجدید چاپ آن نمی کند. اما در همین مقاله های سه گانه هم موضع استالین و استالین پرستی آقای خامه ای روشن است. آقای خامه ای با استناد به نوشته های استالین دولت مصدق را با حکومت چان کای چک و کومین تانگ یکی می داند و از این موضع به حزب توده در مخالفت با مصدق ایراد وارد می آورد. (ص ۱۲۵ کتاب بالا): "حکومت مصدق و سیاست جبهه ملی بطور کلی آنچه را که از بورژوازی ملی ضد استعماری می توان توقع داشت دارا بود" (ص ۱۳۸). "اگر حکومت مصدق در مقابل تظاهرات مخالفین خود (توده ای ها) که به منظور سقوط او به عمل می آید، متوسل به تیر اندازی شد، این از ماهیت طبقاتی (بورژوازی!) اوست. جز این هم توقعی نباید داشت....." (ص ۱۳۳). در مورد حکومت مصدق نظر تشکیلات ما (انور خامه ای) این بود که دارای جنبه ضد استعماری غیر قاطعی است ولی نسبت به امپریالیسم آمریکا و هیئت حاکمه ملاحظه کاری دارد" (۱۳۹). بدین سان دیده می شود که با این که موضع انور خامه ای به خصوص حزب توده نبود، اما در عین حال دنباله روی استالین و شوروی بود و مصدق را نسبت به امپریالیسم "ملاحظه" کار می دانست!

انور خامه ای پس از بازگشت به ایران و ترجمه تز دکترایش از فرانسه به فارسی (که اصلش با پول خود نویسنده از طرف انتشارات "آنتروپو" در پاریس نشر یافته بود)، با گیهان مصاحبه ای تحت نظر ساواک به عمل آورد و طی آن آب به آسیاب شاه و ساواک ریخت. (گیهان ۲۸ اسفند ۱۳۳۵). این کتاب که نامش تجدید نظر طلبی از مارکس تا مائو بود، ظاهراً در رد نظریه مارکس نوشته شده بود. انور خامه ای در این کتاب و نیز مصاحبه ها تکرار پوچ گرائی های صد تا یک غاز معمول بر ضد مارکسیسم می کوشید خود را نزد رژیم شاه محبوب تر کند، مثلاً این که اگر نظریات مارکس درست بود، باید انقلاب اول در کشورهای صنعتی پیشرفته انجام می گرفت! در مورد حزب سابق خودش، توده، خامه ای به خبر نگار گیهان شاه می گوید: "به نظر من هنوز طبقه ای که مارکسیست ها به آن نام بورژوازی نهاده اند بیش از طبقات دیگر انقلابی است، یعنی در صدد نو آوری های اقتصادی و اجتماعی در جامعه است... چه تحفه ای بهتر از این به شاهنشاه آریامهر که بمثابة بورژوا به "انقلاب سفید" دست زد! و اکنون البته ملایان انقلابی تر شده اند! (غ.ش.ز)